



فرهنگ عاشورا

این کتاب، فرهنگ‌نامه‌ای فارسی در موضوع عاشورا، نوشته جواد معدنی است. این کتاب اثر برگزیده چهارمین دوره کتاب سال ولایت در سال ۱۳۸۱شمسی و مجموعه‌ای از مدخل‌های مر تبط با عاشورا است که شامل محورهایی مانند اشخاص، گروه‌ها، جاها، کتاب‌ها، اصطلاحات، سنت‌ها، شعائر، تعالیم کتابی و محورهای دیگر که به نحوی در ارتباط با فرهنگ عاشورا است، می‌شود. این کتاب در سال ۱۳۸۱ ه‍.ش و در چهارمین دوره کتاب سال ولایت، به همراه ۱۴ اثر دیگر، به عنوان یکی از آثار برگزیده انتخاب گردید نویسنده هدف خود را از نگارش کتاب فرهنگ عاشورا این مطلب بیان کرده که تصمیم داشته است «یک مجموعه یک جلدی، فشرده، دم دست و کاربردی، حاوی لازم‌ترین دانستنی‌ها پیرامون موضوعاتی که به آن نهضت جاوید چه در عصر حادثه، چه زمان‌های پس از آن تا امروز مربوط می‌شود، ارائه گردد.»

گروه فرهنگ و هنر - واژه تعزیه/ تعزیت در اصل به معنای توصیه به صبر کردن، تسلی دادن و پرسشی از بازماندگان درگذشتگان و در برخی مناطق ایران مثلا در خراسان به معنای «مجلس ترحیم» است.در میان شیعیان غیر ایرانی (در عراق و شبه‌قاره هند) لفظ تعزیه با وجود از تباط با شهادت حضرت علی (ع) و یا مصائب شهدای کربلا به معنای «شبیهِ‌خوانی» به کار نمی‌رود، بلکه آنان تعزیه را به مراسمی نمادین اطلاق می‌کنند که در آن دسته‌های عزاداری در طول مراسم، شبیه ضریح یا تابوت ائمه (علیه‌السلام) را بر دوش می‌کشند و هم در پایان روز عاشورا ، اربعین و… آن را به خاک می‌سیارند.

چگونگی پیدایش تعزیه

تعزیه‌خوانی و شبیه‌خوانی از عهد باستان در ایران مرسوم بوده و ایرانیان شیعه نیز در ساختن تعزیه و به نمایش در آوردن واقعه‌های کربلاوحادث مصایب سیدالشهدا(ع) به سنت نمایش‌های آیینی ایرانیان قدیم و شیوه اجرای مناسک و آیین‌های آنان و پاره‌ای از عناصر اسطوره‌ای و حماسی نظر داشته‌اند.اجرای مراسم تعزیه و شبیه خوانی که یکی از جلوه‌های سوگوارِهای مردم است.در اصل نوع تکامل یافته‌ای از دسته‌های سینه زنی، مرثیه خوانی و نوحه سرایی است. قرائن نشان می‌دهند که در عصر صفویه، مقدمات عزاداری به این شکل فراهم گردید، اما هیچ سیاح و مورخی پیدایش تعزیه در این ایام را تأیید نمی‌کند

برخی محققان، پیشینه تعزیه را به آیین‌های کهن مصائب میترا، سوگ سیاوش، و یادگار زریران باز می‌گردانند و برخی پدید آمدن آن را متأثر از عناصر اساطیری بین‌النهرین و آناتولی و مصر، و کسانی نیز مصائب مسیح و دیگر افسانه‌های تاریخی در فرهنگ‌های هندواروپایی و سلمی‌را در پیدایی آن مؤثر دانسته‌اند. اما در هر حال از برپایی مجالس تعزیه به معنای امروزی ن تا پیش از پایان دوره صفویه اطمینان نداریم؛ تنها نکته آشکار این است که از زمان تسلط عرب‌ها بر ایران، ایرانیان همیشه فرصتی می‌جستند تا خود را از آن سزا رها کنند. پیدایش نهضت‌های مقاومت و فرقه‌های ایرانی که دشمنان دستگاه مرکزی قلمروی عربی اموی و بعدها عباسی بودند، از نتیجه‌های این کوشش بود. یکی از این خاندان‌ها موضوع غصب خلافت توسط افرادی بود که از خاندان پیامبر (ص) نبودند. ایرانیان در برابر این خلفا، از افراد خاندان پیامبر(ص) و فرزندانشان حمایت کرده و باعث رشد و رونق همه ساله مجالس تعزیه و دسته‌های عزاداری در کشور شدند.اگر چه که دیدیعی است تعزیه به معنای نمایشی امروزه آن طی زمان و به تدریج بر پایه پذیرش شرایط و مردمان به وجود آمده است و نه یک شبه و به امر و دستور یک نفر.

به این شکل که ابتدا تنها دسته‌هایی به کنزی از برابر تماشاگران می‌گذشتند و با سینه زدن و زنجیر زدن و کوبیدن سنج و نظایر آن و حمل نشانه‌ها و علم‌هایی که بی شباهت به افزارهای جنگی نبود و نیز هم آوازی و همسرایی در خواندن نوحه، ماجرای کربلا و شهادت امام حسین(ع) و گاهی نیز امام علی(ع) را به مردم یادآوری می‌کردند. در مرحله بعدی آوازهای دسته جمعی کمتر شد و نشانه‌ها بیشتر و یکی دو واقعه خوان نیز به آنان اضافه شدندکه واقعه را برای تماشاگران نقل کرده و سنج و طبل و نوحه آن‌ها را همراهی می‌کرده است. چندی بعد به جای نقلان، شبیه چند تن از شهدا را بر مردم نشان دادند که با شبیه‌سازی و نشانه‌های نزدیک به واقعیت و آییند و مصائب خود را شرح می‌دادند. مرحله بعد گفت‌وشنید شبیه‌ها بود با هم و بعد پیدایش بازیگران. براساس گزارش ویلیام فرانکلین انگلیسی

داستانک

کلاغ مرا می‌بیند



فرشیدخیرآبادی

دیارک نشسته‌ام.
ظهر است.
نجوای سیر سیرک‌ها به گوش می‌رسد و با صدای سه کلاغ در هم می‌پیچد.
فربادی از بلند گوهای پارک در استخوانم نفوذ کرده و وجودم را خراش می‌دهد.
بلندگو اندوهگین نعره زنان آوای رقص و گریه را در هم می‌کند و بیرون می‌ریزد.

کمی بعد صدای کلاغ‌ها قطع می‌شود
انگار از رو می‌زند،
صدای بلندگو ناجور تر است.
بر میخیزم و راه می‌روم.
بیست و چند ساله به نظر می‌رسم.
امسال هنوز به نیمه نرسیده و تابستانی پاییزی ست،
خشک سالی و آلودگی.
از آسمان خاک می‌بارد.
جایی پیدا کردم که دوباره بنشینم.
نیمکت آهنی،
زنگ زده،
کیف و خاک

®وحیدر هجو

شلخته دست و پا می‌زند.
گردنش را بالا می‌کشید تا زیر آب نرود اما زورش به آب نمی‌رسیدبالا تنش‌اش به چپ می‌زفت و پایین تنش‌اش به راست.انگار داشت دور خودش می‌چرخیدزانوی راستش شکسته بود. نمی‌توانست آن را برای شنا کردن با پای چپش هماهنگ کند.دوست داشتم بفهمم به چه فکر می‌کرد. حتما به مرگ.
نیودن برای همیشه. فکر اینکه جلد آخرین لحظه‌های عمرش را می‌گذرانند یا شاید اصلا به چاره فکر نمی‌کرد.
ترس خفته شدن، فکرش را مختل کرده بود و مغزش فقط دستور دست و پا زدن برای رهایی را صادر می‌کرد. شاید هنوز به دلش امید داشت.اینکه کمکی برسد.می‌گویند «ادمیزاد به امید زنده ست». ولی او که آدمیزاد نبود.دلم برایش سوخت. به هر بدبختی که بود کشیمش بیرون. با اولین قدمی که روی خشکی برداشتن از پشت روی زمین افتاد. اما سر بر گشت تا

« مجلس ترحیم چگونه شکل گرفت؟»

تاریخچه‌ی تعزیه خوانی در ایران



نمایش تعزیه در استان فارس، صفر ۱۳۸۱ ش.

که در عصر زندیه، مسافرتی به ایران کرده است، در شیراز و با تشویق کریم خان زند، مراسم تعزیه آب فرات و عروسی قاسم برگزار شده است. کریسکی و برتلس که آثاری در این باره دارند، از اجرای شبیه خوانی در دوره زندیه سخن گفته‌اند.

به هنگام فرمانروایی قاجارها خصوصاً در زمان فتح علی شاه و ناصرالدین شاه قاجار، تعزیه رونق فزاینده و گسترده‌ای یافت و اجرای آن در سراسر ایران متداول گردیده اما دست اندرکاران آن غالباً وابسته به حکام و سلاطین و وابستگان دربار قاجار بوده‌اند، به گونه‌ای که می‌توان نفوذ فرهنگ شاهان را در بیش تر مجالس تعزیه این عصر، شاهد بود. همین که اشرفیقت، فرهنگ رفاه طلبی و خوش گذرانی به تعزیه نفوذ کرد، نسخه‌های آن را دچار خدشه و تحریف ساخت، عدای از شاعران و تعزیه نویسان برای خوش آمد عوامل درونی خود را به ساحات مقدس خاندان به مجالس تعزیه اضافه کردند، که ارتباطی به سوگواری‌های محرم و فرهنگ عاشورا نداشت، محتوا و مضامین نسخه‌ها سیر نزولی گرفت و با فرهنگ قرآن و عنترت مغایرت یافت. این روند یافت موجب گردید، تا بسیاری از عالمان شیعه، شبیه خوانی را مورد انتقاد جدی قرار دهند.

اولیا و اشقیا در تعزیه

نباید این واقعیت را فراموش کرد که مردمانی صادق، از گذشته در تلاش بوده اند، عزاداری سلال شهیدان را با شور و اشتیاق افزون تری برگزار کنند و از طریق برپایی مجالس روضه خوانی، مرثیه سرایی و به راه انداختن دسته جات سینه زنی و زنجیرزنی، ارادت قلبی و اشتیاق درونی خود را به ساحات مقدس خاندان عترت و به ویژه امام حسین(ع) و قهرمانان دشت نینواشان دهند. آنان از روی سوز درونی همواره در این اندیشه بوده‌اند که چه کنند عزاداری با تأثیر بیش تری برگزار شود و بیش از گذشته احساسات حاضران را تحریک کند.از این رهگذار، تعزیه با اقتباس از نوحه‌های سینه زنی، روضه‌ها و الهام از تاریخ انبیا و برخی حماسه‌های دینی و تأثیرپذیری از اسطوره‌های پهلوانان ایرانی قبل از اسلام، حضور خود را اعلام کرد و با استقبال پرشور مردم مواجه

آلود. به نظاره می‌نشینم؛ پارکی در مراد برگریزان و در نهجواهی زشت فرو رفته. سیر سیرک‌ها نفس تازه نمی‌کنند. چند جوانک بی آینده، امروزشان را با پرت و پلا گفتن و چرخ زدن سپری می‌کنند و به پس، پیش می‌روند. پیرمردهایی آن طرف تر در خودشان هم فرو رفته‌اند و خواب روزهایی که هرگز ندیده‌اند را می‌بینند. باد بر می‌خیزد تا خاک را هوا کند و آلودگی را به تسلاوی در شهر قسمت کند. من روی تبلتم خندم شه ام و چیزی را در آن مدام می‌کاوم و نمی‌یابم. کلاغ‌ها می‌آیند تا ببینند چرا من روی تبلت افتادم ام.

دختر چاقی نگاهم می‌کند اما مرا نمی‌بیند. دختر از بس اعصابش خرد است، چاق شده و هن هن کتان راه می‌رود، انگار در جا می‌دود. به این سو و آنسو سرک می‌کشد و با ترفتند ویژی‌های و نشان دادن کرات پرسنلی‌اش که معلوم نیست دو خیابان پایین تر پرنت گرفته یا جای دیگر، مردم را تیغ می‌زند. به آنها می‌گوید که کارمند خیرهای بزرگ است که به مردمان تقریباً بد بخت و نسبتا بی پول کمک می‌کنند. کوهی از این حرف‌ها با نوله‌ای آه و ناله اندوز سر می‌دهد. چند نفری را در مسیر پیاده روی پارک سر کیسگی می‌کند و سپس در راستای پیاده رو دور می‌شود.

جوانک‌ها همچنان چرخ می‌زنند و به هیج و به هر چه می‌خندند.بالا را نگاه می‌کنم؛ درختان تکان می‌خورند. درختان کاج خاک آلود. از میان برگ‌های اندکی سبز و اندکی زرد شان آسمان پیداست. آسمانی کدر، رنگ پریده، ابری و حزن آمیز اما هرگز نگرسته

بودن یا نبودن

نفسش بالا بیاید.
بالهایش رنگ لجن استخر را گرفته‌بود.
تنه زردش هم به سبزی می‌زد.
چپو راست می‌شد.
گیج بود.
کمی صبر کرد تا جانی بگیرد.
بعد بالهایش را تکان داد.
سریع آنقدر که آب روی بالها به صورت من هم شتک کرد.
اما نمی‌توانست بلند شود.
تکرار کرد.
چند بار.
بالهایش را کج کرد تا از زمین نیرو بگیرد.
ولی زانوی شکسته‌ش رمقی برایش باقی نگذاشته‌بود.
چند قدم افتان و خیزان رفت و من هم دنبالش فایده‌های نداشت.
خواستم.
بی‌خیالش شوم.
اما دیدم مورچه‌ها کم کم دارن نزدیک می‌شوند.
مثل برنامه‌های رازبفا برایش کمین زده بودند.
گذاشتمش روی یک برگ خشک و دوباره نوی حوض انداختمش تا لاقل از تاراج مورچه‌ها در امان باشد.
ولی باز که دست و پا زدن و عجزش از شنا کردن را دیدم پشیمان شدم.
گفتم او که قرار است اول و آخر بمیرد.
پس چرا غنای یک مشت مورچه گرسنه و دربه در نشود؟
دوباره عملیات غریق نجات را انجام دادم.
با همان برگ از آب

پیشهاد کتاب

۱۳۸۱شمسی و مجموعه‌ای از مدخل‌های مر تبط با عاشورا است که شامل محورهایی مانند اشخاص، گروه‌ها، جاها، کتاب‌ها، اصطلاحات، سنت‌ها، شعائر، تعالیم کتابی و محورهای دیگر که به نحوی در ارتباط با فرهنگ عاشورا است، می‌شود. این کتاب در سال ۱۳۸۱ ه‍.ش و در چهارمین دوره کتاب سال ولایت، به همراه ۱۴ اثر دیگر، به عنوان یکی از آثار برگزیده انتخاب گردید نویسنده هدف خود را از نگارش کتاب فرهنگ عاشورا این مطلب بیان کرده که تصمیم داشته است «یک مجموعه یک جلدی، فشرده، دم دست و کاربردی، حاوی لازم‌ترین دانستنی‌ها پیرامون موضوعاتی که به آن نهضت جاوید چه در عصر حادثه، چه زمان‌های پس از آن تا امروز مربوط می‌شود، ارائه گردد.»

بوده است؛ ناصرالدین شاه بیش از شاهان دیگر قاجار به تعزیه دلبستگی و علاقه داشته است؛ بطوریکه در اوایل حکومت ایشان در تهران حدود۴۰ یا ۴۵باب تکیه وجود داشته است. در اواخر سلطنت اوشمار تکیه‌ها به ۸۰تا۷۰باب رسیده بود.افزایش تکیه به دو برابر، در مدتی کمتر از نیم قرن نشان دهنده رشد و رواج تعزیه خوانی در دوره ناصری می‌باشد علاوه بر خواندن تعزیه در تکیه ها، درمیان‌ها و کاروانسراها و منازل اعیان و اشراف برگزار می‌شد.

تعزیه خوانی در دوره مظفرالدین شاه

مظفرالدین شاه به لحاظ روحیات خاص مذهبی به روضه خوانی بیش از تعزیه خوانی ارزش قائل بود با توجه به علاقه زیاد به روضه خوانی به دلیل آگاهی از علاقه و دلبستگی عامه مردم به تعزیه خوانی و همچنین سنت دربار ظاهرآعلاقه به تعزیه هم نشان می‌داد. ازاین رو دستور داد در دربار همراه با روضه خوانی مجالس تعزیه و شبیه خوانی نیز برگزار کنند؛ اگر چه‌دوره مظفرالدین شاه بدلیل آغاز تجدد خواهی و مشروطه تعمیراتی ایجاد شد و موجب گردید تا اندازهای ارزش و اهمیت پیشین خود را از دست بدهد.

تعزیه خوانی در دوره محمد علی شاه و احمد شاه قاجار
دوره سلطنت محمد شاه و احمد شاه آخرین سالهای تعزیه طولانی درتکیه دولت بوده است؛ پس از آن تعزیه خوانی در این تکیه تعطیل می‌شود و رفته رفته از اوج و رونق آن در میان اعیان و اشراف و طبقات متوسط و اقشار متجدد کاسته می‌گردد. حوادث گوناگون سیاسی و اجتماعی و پیدایش تیاتر و نمایش و نمایش ورها و سرگرمیهای تازه در ایران به خصوص در تهران و تغییر و تحول که در وضع زندگی و طرز تفکر گروهی از تحصیل کردگان و فرنگی مأبان جامعه شهری پدید آمده بود سبب شد که‌این دسته از مردم تهران، به تعزیه خوانی توجه وعلاقه چندانی نشان ندهند.اعیان و اشراف متدین نیز، با توجه به خرده گیریهایی برخی از روحانیان از شبیه خوانی و مخارج نسبتاً سنگین و کلان این مراسم رفته رفته علاقه مذهبی خود را به برگزاری تعزیه ایام محرم از دست دادند و بیشتر به برپایی مجالس روضه و نوحه خوانی پرداختند.

تعزیه خوانی در دوره رضاخان

رضاخان که می‌دانست بعضی از روحانیان و روشنفکران و متجددان با تعزیه مخالفند در پی فرصت و بهانه بود که تعزیه خوانی را ممنوع کند، ورضایت خاطر این دو گروه برای پشتیبانی خود را به دست آورد. ازاین رو، پس از رفتن احمد شاه به فرنگ، دستور داد تا در تکیه دولت تعزیه خوانی نکنند، ولیکن تعزیه خوانی را رسماً ممنوع نکرد. به همین دلیل تا اوایل پادشاهی رضاشاه در برخی از تکایا و محله‌های عام نشین تهران تعزیه خوانی همچنان برگزار می‌شد؛ تا سال ۱۳۱۱ یا ۱۳۱۲شمسی به بعد است که او تعزیه خوانی را رسماً ممنوع کرد.

تأملی در محتوا و پیام تعزیه

تعزیه، با همه جلوه‌های جالبی که دارد، گاهی اوقات زبان حالی متعجبان با شأن اهل بیت ندارد و در برخی مواقع حوادثی در آن به‌اجرا گذاشته می‌شود، که به افسانه شبیه تر است تا حقیقت. به علاوه، حماسه آفرینیهایی‌اش شکوه مند فدائاران عاشورا در مواقعی به صورت ذلت آور، تحریف شده و آمیخته به خرافات ترسیم می‌گردد.
صحنه آرایه‌ها و شرح و بسط داستان‌ها در تعزیه، نباید به گونه‌ای باشد که سیره و سخن اهل بیت(ع) را به گونه‌ای مغایر با منابع روایی و کتابهای معتبر تاریخی نشان دهد؛ به علاوه افزودن مطالب به تعزیه برای جلب تماشاگران و جذب شدن نمایش‌هااگر واقعیت نداشته باشد، براساس موازین شرعی، «کذب»، «فترا» و «حرام» است.

است: هوا دم کرده و خفه.
درختان دیگر تکان نمی‌خورند اما آسمان همچنان چرک و درنداک است.
سرم را پایین می‌آورم.
جوانک‌ها رفته‌اند و کلاغ‌های بسیار جای شان برسه می‌زنند.

کسی رد شد.
شلوار پارچه‌ای به رنگ سبز لجنی به پا دارد.
کیف و رنگ و رو رفته و پیراهن تیره.
سر و صورتش را از زمان کودکی اصلاح نکرده.
چاقی گلانی شکلی دارد.
کفشهای گند و کثیف و گشاد به پا کرده و چیز گنده‌ی سیاهی را در مشت‌اش گرفته و تکان تکانش می‌دهد.
دسته‌های بد ترکیب و خیلی بزرگی دارد اما آن چیز از مشت‌اش گنده تر است و پیوسته در حال و رفتن پا آن چیز سیاه است.
او به این سو و آنسو می‌رود و به هر کجا سرک می‌کشد جمعیتی از آنجا می‌گریزند.
به همه جا سرک می‌کشد تا همه از پارک می‌روند.
به سمت من می‌آید، مرا نگاه می‌کند، جلوی من می‌ایستد، آن چیز سیاه را به دست چپش می‌سیارد و انگشت اشاره دست راستش را بالا می‌آورد و یک راست در سوراخ دماغش فرو می‌کند و درنفس می‌پیچاند و چیزی پیدا می‌کند و به نیمکت پارک که من روی آن نشسته‌ام، می‌مالد و می‌رود.

کلاغی از روی خاک‌ها بر می‌خیزد و به سوی من می‌برد و از درونم به سمت آسمان رنگ پریده برمی‌کشد.
کلاغ مرا ندید و از درونم رد شد.
من هشت سال پیش بخاطر آلودگی هوا به بیماری ربوی دچار شدم و در یک شب یا روز بود، دقیق نمی‌دانم، مردم

بودن یا نبودن، کشتن یا نکشتن و خوردن یا نخوردن دو جانور ریز و بی تأثیر در زندگی‌ام حیران و سردرگم شدم، حتی مبتلا به عذاب وجدان برای گرفتن تصمیمی غلط.
انقدر که خواستم مورچه‌های قاتل و مثله کننده بدن زنبور را بکشم.
اما این هم اشتباهی دیگر بود.
اول اصلا دانش خود زنبور هم بدش نمی‌آمد که دیگران می‌توانستند بعد از مرگش، از اعضای بدنش استفاده‌ی بهینه کنند.
این یک امر منطقی ست و امروزه خیلی هم رایج و مورد احترام است.
اما چیزی که من را ناراحت کرد، زنده زنده کشته شدن زنبور بود.
آهسته آهسته مردن، بدترین مرگ‌هاست.
کاش عملیات تشریح و تازج، بعد از مرگ کامل زنبور انجام می‌شد.
کاش زنبور سخت‌جانی نمی‌کرد و خیلی زودتر از تکه تکه شدن می‌مرد.
کاش اصلا آن زنبور و همه موجودات دیگر مثل عقرب بودند و پهن تر از زنده‌زنده، مثله شدن بود.
اما مورچه‌ها چون درنفس می‌کشند؟
چه پاسخی برای گرسنگی آنها داشتم؟
میان خودشان را با نبیاش خودشان از مسلخی این جنبی خلاص کنند.

مفقودی

برگ سبز وسند موتورسیکلت ترمین تیپ CDI ۱۲۵ مدل ۱۳۸۷ به رنگ قرمز آلبالویی به شماره موتور ۲۹۵۱۲۱۳ به شماره تنه CDI ۱۲۵C NID ۰۸۰۹۷۱ به نام ابودر کرمی خواه مفقود و از درجه اعتبار ساقط میباشد.

فرهنگ و هنر

www.ebtekarnews.com

شبه
۲۵ مهرماه ۱۳۹۴
شماره **۳۲۶۹**

قاب داستانی

نادر و معمولی



مسعود قادری آذر

توی باغ نبود.
در همین فکر‌ها بود که آدم وقتی جایی منتظر است و کاری برای انجام دادن ندارد، در گیرش می‌شود.
جوان در ایستگاه منتظر مترو بود.
«واسه ناهار برنجو گرم کنم یا‌لمت درست کنم؟»
«این یارو کی می‌خواد تلفنو جواب بده؟»
«مروز چندمه؟ واسه کارای خونه پول کم نیارم؟»
«کاش سر کار دستشویی می‌رفتم؟»
یارو کبه زَل زده به من؟»
دید دارم صابنش می‌کند.
آن طرف ریل قطار‌ها، صاف رویروی جوان روی صندلی، ایستاده بود و صدایش انگار نمی‌رسید.
با حرکات دست اشارات نامفهومی می‌کرد تا او را متوجه خود کند.
هر قدر به زبان بدن طرف مقابل دقت کرد، کمتر دستگیرش شد.
سمت چپش را نگاه کرد، پیرمردی قد بلند بود با کت و شلوا ری کهنه و کراواتی چروک و داشت خوابش می‌گرفت.
پیرمرد متوجه نگاهش شد، سرش را چرخاند سمتش و مترصد شنیدن حرفی شد.
می‌خواست جوان آغاز کند تا او تمام نکند.
تا بگوید از زمان «اون خدا پیامرز» و ارزانی و مسجد و میخانه و انقلاب و بعد هم تجارت موفقش که به خیانت شریک ختم می‌شود.
حرف برای گفتن زیاد داشت.
جوان اما سرش را چرخاند و سمت راستش را نگاه کرد و پسری را دید که به او پشت کرده و دارد با دختر بغل دستش حرف می‌زند.
دختر که رو به پسر بود، سرش را اندکی به راست متمایل کرد و با دیدن نگاه جوان حرفش را قطع کرد.
پسر در همان حال که به سمت دختر ختم شده بود، گردنش را صد و هشتاد درجه چرخاند و نگاه ابتدا متعجب و سپس خشمناکی به جوان انداخت.
جوان دوباره طرف مقابل را نگاه کرد که هنوز دست و پا می‌زد.
به نظرش آمد که آن‌شالله با این‌ها کار ندارد و خودم را می‌خواهد.
به خودش رجوع کرد.
پیرهنش را نگاه کرد بلکه مقداری از دماغش یا از فضولات پزندگان ظاهرش را تابلو کرده باشد.
خبری نبود.
پشت سرش چی؟
شاید مار پائوتنی از سقف آویزان است و آماده است کله‌اش را بیلعد.
دید یک نقاشی برجسته روی دیوار است که تاکنون ندیده، تعجب کرد و محو تماشایش شد.
چندین ثانیه بعد یاد آن طرفی افتاد و فکر کرد که برود جلو تا صدایش برسد.
آمد بلند شود که قطار آن طرف –که همیشه زودتر از این طرف می‌آید- داخل شد و ارتباط را قطع کرد.

روی سن

گونه‌های نمایش سنتی در ایران



آیین‌هایی چون سوگ سیاوش، مَغی کش، میر نوروزی، کوسه برنشین، حضور پیک‌های بهاری و… از گونه‌های نمایش سنتی در ایران است
در دوران ساسانیان گروهی از مطربان و لعبت‌بازان هندی برای این کار وارد ایران شده بوده‌اند. پس از شکست ایرانیان از اعراب و پذیرش دین اسلام از سوی ایرانیان نیز تا مدت‌ها خبری از پدیده‌های نمایشی نیست تا کم‌کم از قرن چهارم هجری و با ظهور نگرش‌ها و تفاسیر عرفانی برخی از نمایش‌ها در ایران امکان ظهور می‌یابند. اما از اواخر قرن نهم هجری و با روی کار آمدن صفویان امکان بروز نمایش بیش از پیش فراهم می‌شود و به جز آیین‌ها و مراسمی که در گوشه و کنار مملکت به طور پنهان و آشکار برگزار می‌شد، اشکال سنتی نمایش نظم و انسجام می‌یابند و امکان ظهور نمایش سوگناک تعزیه (شبیه‌خوانی) فراهم می‌آید. همچنین دسته‌های مطرب شهری که اجرای نمایش‌های شادی‌آور در کنار سایر برنامه‌های مفرح خود یکی از وظایفشان است انسجام یافته و زمینه تکامل نمایش‌های شادی‌آور فراهم می‌شود.

گونه‌های نمایش ایرانی عبارت‌اند از:

•**نقل‌نمایش**

نقالی در ایران انواع گوناگون داشته و دارد که مهم‌ترین آنها از نظر چگونگی بهره بردن از وسایل جنبی و نقش‌پذیری عبارت‌اند از:

۱- نقل موسیقایی که از کهن‌ترین اشکال نقلی به شمار می‌آید. قدیمی‌ترین نقالان که به این شیوه قصه می‌گفت‌اند گوسان‌های پارتی بودند که بعدها راه شان را خنیان‌گران ساسانی ادامه دادند و از الحاتی چون کین ایرج یا کین سیاوش در موسیقی کهن ایرانی خود دلیلی بر این مدعا است.
نقل موسیقایی پس از دوران صفویه به سبب رشد قهوه خانه‌ها مکان ثابتی یافت.

۲- نقل با استفاده از تصاویر که در دوران اسلامی به ویژه در حکومت صفویان رواج قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد چنان که نمونه‌های آن را در «شامیل‌گردانی» و «پردخوانی» که به جهت تبلیغ مذهب شیعه در کانون توجه قرار داشت، می‌توان دید
۳- نقل با استفاده از متون مکتوب است که در شب‌های زمستانی در سال ارایه می‌شد و تاریخ‌نویسان دوران صفویه اشاراتی به برخی از افراد صاحب نام در این شیوه نقل کرده‌اند.

•**نمایش‌های عروسکی سنتی**

نمایش‌های عروسکی از کهن‌ترین انواع نمایش در جهان است. کار این شیوه نمایشی در ایران نیز پس از دوران صفویه رونق می‌گیرد و انواع نمایش‌های عروسکی در نقاط مختلف ایران رواج می‌یابند که از جمله آنها می‌توان به «سایه‌بازی»، «پهلوان کچل (پنج)، «حاجی مبارک»، «خیمه شب‌بازی»، «شاه سلیم بازی»، «خم‌بازی»، «چی‌جوی‌چی» اشاره نمود.

•**تخت‌حوضی (تقلید)**

نمایش‌های شادی‌آور ایرانی را معمولاً با دو اصطلاح «تخت‌حوضی» که اشاره به مکان اجرای این نمایش‌ها بر سکویی که با تخته انداختن و یا تخت گذاردن بر حوض میان حیاط منازل می‌انداختند، دارد و «تقلید» که شیوه بازی بر عراقی این آثار را مشخص می‌کند، می‌شناسند.
از میان این نمایش‌های شادی‌آور می‌توان به تقلیدهای "زنانه، بقال‌بازی، کچلک‌بازی، کچل‌بازی، سایه بازی" اشاره نمود که همگی به دلیل اجرا در مجالس شادمانی نمایش‌هایی توأم با رقص و موسیقی بودند.